

سرور زخا جان بخیر بود بدریوز و زور کوشش بر چنان شد ز خون پاک و رودگان دو سیصد زن آمد از چین شهنش کنش بر تن بود	بدیشان تان کنش و شیر بود نوکش می لاله بارید بار شد ز تان با و پایا چو خور برواند ز زینیا کس نماند	داده بر آمد زنجیر کاه چو خاقان بخیر پیدار شد برواند ز زینیا کس نماند	پرواز شد کوشش شاه سپاه بدرت سببان کز خاکش که گفتی سبی تیر یارید ماه که رفتند بولسته بر پشت زمین گر شد شیر شتر بر خوانند
--	--	--	---

**تحلیل شخصیت سیندخت
در قصه زال و رودابه**

چکیده

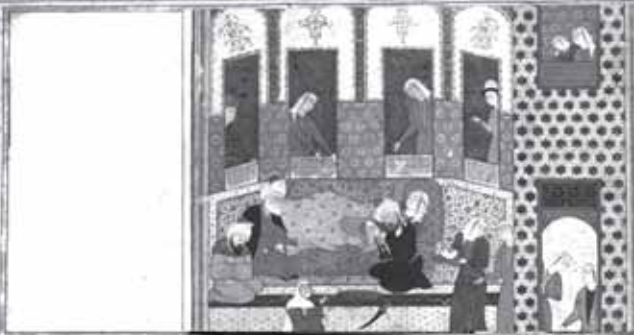
داستان زال و رودابه یکی از دلکش‌ترین داستان‌های غنایی در حماسه ملی ایران است. اهمیت این قصه از چند جهت است؛ یکی این که در مجموعه داستان‌های حماسی وجود داستانی غنایی، آن هم داستانی که قهرمانانش، قهرمانان حماسی شاهنامه‌اند، فضایی متفاوت و حال و هوایی دوست‌داشتنی ایجاد می‌کند. دیگر این که این قصه نقطه تلاقی ایرانیان با بیگانگان و باعث پیوند آن‌هاست. آنچه در این نوشتار آمده، حاصل بررسی شخصیت سیندخت، مادر رودابه، از سه زاویه است: ۱. زیبایی و ملاحظت ۲. خرد و درایت ۳. دلیری و شجاعت در عین حال، نقش ویژه او در قصه و به سرانجام رساندن آن، نشان داده شده است.

مهدی صالحی
دبیر ادبیات فارسی
دپیروستان‌های جاجرم
خراسان شمالی

شکله‌های روانی سیندخت و رودابه

کلیدواژه‌ها: زال، رودابه، سام، سیندخت، خرد، دوران مادرشاهی.

پند زین می‌تواند از تو بیت می‌تواند کسای پند زین می‌تواند از تو بیت می‌تواند کسای	پند زین می‌تواند از تو بیت می‌تواند کسای پند زین می‌تواند از تو بیت می‌تواند کسای	پند زین می‌تواند از تو بیت می‌تواند کسای پند زین می‌تواند از تو بیت می‌تواند کسای	پند زین می‌تواند از تو بیت می‌تواند کسای پند زین می‌تواند از تو بیت می‌تواند کسای
--	--	--	--



فضای قصه

بدیعی از بزم و اندیشه و عشق و چاره‌جویی‌های حکیمانه و خردمندانه است. فضای بزمی آن در پرتو عشق شورانگیز زال و رودابه شکل می‌گیرد و چاره‌اندیشی‌ها و کردار خردمندانه سیندخت، مادر رودابه، فضای خرد و حکمت قصه را بارور می‌کنند.

داستان زال و رودابه از دلکش‌ترین و زیباترین داستان‌های عشقی شاهنامه است. این قصه از یکسو قصه‌ای عاشقانه و از سوی دیگر، داستان خرد و حکمت است؛ داستانی بزمی آمیخته به دانش و خرد و چاره‌اندیشی. فضای قصه ترکیب

شخصیت‌های قصه

عاشق قصه‌اند و سیندخت^۱ شخصیت بخرد و حکیم داستان. بر این اساس، می‌توان گفت که در قصه دو شخصیت عشق و خرد ایفای نقش می‌کنند.

قصه زال و رودابه سه شخصیت اصلی دارد: زال، رودابه و سیندخت. زال و رودابه هر دو شخصیت‌های

سیندخت

چو سیندخت و رودابه ماهروی (شاهنامه، ۲۴۶۷/۱) بیاراسته همچویاغ بهار / سراپای، پرپوی و رنگ‌ونگار دو گونه‌اش دو گل سرخ است و چشمانش دو نرگس خوابدار:

دو گل را به دو نرگس خوابدار

همی شست تا شد گلان آبدار (۲۸۷۱/۱)

ب: خرد و درایت، به همان اندازه که عشق زال و رودابه پدیدآور این قصه است و قصه جان‌مایه اصلی خود را از این مقوله می‌گیرد، دوراندیشی و چاره‌جویی سیندخت نیز در پیشبرد حوادث و به نتیجه رساندن این عشق دوسویه و به دنبال آن به سامان رساندن قصه نقشی مهم و به‌سزا دارد. اگر وصف زیبایی سیندخت در قصه اندک است، در عوض کردار خردمندانه او پهنه قصه را روشن کرده و نیمی از قصه، داستان چاره‌جویی‌ها و درایت‌های اوست. کردار خردمندانه سیندخت در چند رویداد قابل بررسی است:

سیندخت- مادر رودابه و همسر مهراب- یکی از آن دو خورشید ماهرویی است که در ایوان مهراب کابلی می‌درخشید. او که نژادش به دهاک مار دوش می‌رسد، نقشی مهم در قصه دارد. هرگاه که بیونند زال و رودابه و به دنبال آن جریان داستان به بن‌بست می‌رسد، با ورود سیندخت و چاره‌گری او هم جریان داستان به پیش می‌رود. و هم امیدواری دو دل‌داده به وصال بیشتر می‌شود. خاندان مهراب نیز از خطر نابودی دور می‌گردد. شخصیت سیندخت در این قصه از سه زاویه قابل بررسی است: الف: زیبایی و ملاحظت، ب: خرد و درایت، و پ: دلبری و شجاعت.

الف: زیبایی و ملاحظت: سیندخت زنی خورشیدچهر و دل‌رباست؛ همچون بهار آراسته و سراپایش پر بوی و نگار است. دو خورشید بود اندر ایوان اوی (مهراب)

رویداد نخست

هم از پهلوان سوی سرو روان (شاهنامه، ۲۸۴۲/۱) یکبار که سام هدایایی را نزد رودابه فرستاده بود و رودابه نیز به دست آن زن فرستاد نزدیک داستان سام بسی داد با آن درود و پیام (شاهنامه، ۲۸۵۴/۱)

زال زابل خدای، فرزند سام نریمان، و رودابه، دخت «مهراب کابل خدای»، به یکدیگر شیفته می‌شوند و شی را با یکدیگر در کاخ رودابه به سحر می‌رسانند. پس از آن، زنی پیام آوریدی سوی پهلوان

شخصیت سیندخت ترکیبی است از خرد و درایت، شجاعت، و زیبایی و ملاحظت، اما خرد و درایت او بیش از زیبایی‌اش بر قصه سایه افکنده و به پیشبرد آن کمک کرده است

سیندخت همچو زنان دوران مادرشاهی به قدرت می‌اندیشد و نگرانی او از وصال رودابه و زال از انگیزه سیاسی و قدرت‌طلبی خالی نیست

سیندخت‌مادر
رودابه و همسر
مهراب یکی از
آن دو خورشید
ماهرویی است که
در ایوان مهراب
کابلی می‌درخشید.
او که نژادش به
دهاک مار دوش
می‌رسد، نقشی
مهم در قصه دارد

در بازگشت زن پیام‌آور، سیندخت با هوشمندی و زیرکی خاص خود به آن زن مشکوک می‌شود و از او می‌پرسد: «از کجایی؟ بگوی» (شاهنامه، ۲۸۵۷/۱)

دل روشنم بر تو شد بدگمان

نگویی مرا تا زهی یاکمان

(شاهنامه، ۲۸۵۸/۱)

زن می‌خواهد با پاسخ‌های نادرست سیندخت را بفریبد اما او باهوش‌تر از آن است که فریب بخورد. این نخستین بار است که هوش و فراست سیندخت عنصر کشمکش را در فضای داستان آشکار می‌سازد و داستان را به نقطه اوج می‌رساند. بدگمان شدن سیندخت به آن زن نه تنها نشان از هوش و زیرکی او دارد که نشانی است از احتیاط و دوراندیشی او و نگرانی و محبتش نسبت به اطرافیان خود و به‌ویژه رودابه.

سیندخت از یک‌سو به‌عنوان مادر، مادری دلسوز و خردمند، نگران دخترش رودابه است و می‌خواهد بداند آیا مردی که دل از وی ربوده شایسته رودابه هست یا نه؛ از سوی دیگر، او به فکر آبروی خانوادگی، یعنی آبروی خانواده شاهنشاهی، است. فاجعه برای سیندخت زمانی رخ می‌دهد که از رودابه می‌شنود:

سپهدار دستان به کابل بماند

چنین مهر اویم بر آتش نشاند

(شاهنامه، ۲۸۸۳/۱)

هرچند سیندخت «پسند آمدش زال را جفت اوی» اما او به خوبی می‌داند که خانواده مهراب کابلی نژاد به دهاک می‌رسند که منفور ایرانیان است و نژاد منوچهر شاه به فریدون می‌رسد؛ همان کسی که ضحاک را به بند کشید. سیندخت به نیکی درمی‌یابد که گونه‌ای تضاد در بن و ریشه دینی دو دودمان هست که پیوند آن‌ها را ناممکن می‌سازد. بی‌گمان، منوچهر شاه به این ازدواج رضایت نمی‌دهد و:

شود شاه گیتی از این خشمناک

ز کابل برآرد به خورشید خاک

(شاهنامه، ۲۸۹۶/۱)

نخواهد که از تخم ما بر زمین / کسی پای خوار اندر آرد به زین
پس سیندخت نیزنگی تازه می‌زند و نامود می‌کند که زن را شناخته است. او را می‌نوازد و روانه می‌کند. او به عمق فاجعه پی برده است و می‌داند که رودابه «تشنود پند کس در جهان» (شاهنامه، ۲۸۹۹/۱).

بیامد به تیمار گریان بخت

همی پوست بر تنش گفتمی بگفت

(شاهنامه، ۲۹۰۰/۱)

رویداد دوم، کردار نخست

مهراب به کاخ می‌آید و سیندخت را خفته و پژمرده می‌یابد. چون علت را جویا می‌شود، سیندخت به رمز پاسخ او را می‌دهد که این همه کاخ و تازی اسبان و کنیزکان و حتی خود مهراب و خانواده‌اش همه بالاخره نابود می‌شوند و دسترنج سالیان دراز به دست دشمن می‌افتد:

بکشتیم و دادیم آبش به رنج

بیاویختیم از برش تاج و گنج

(شاهنامه، ۲۹۱۱/۱)

چو برشد به خورشید و شد سایه‌دار / به خاک اندر آمد سرمایه‌دار
بر این است انجام و فرجام ما / ندانم کجا باشد آرام ما
مهراب که به سرّ سخن او پی نبرده است، این آمد و رفت را طبیعی می‌داند و می‌گوید: «بدین نیست پیکار با دادگر» (شاهنامه، ۲۹۱۷/۱).

سیندخت که با هوش خود به زن پیام‌آور مشکوک شده و راز دو دل‌داده را از زبان او بیرون کشیده است، در برابر شوی خویش هوشیاری‌اش را از دست نمی‌دهد و به دستان و داستان متوسل می‌شود و در پرده سخن می‌گوید، نه این که بی‌مقدمه مهراب را از آنچه رفته است بی‌گانه‌اند و او را بر آتش خشم بنشانند. این خود نشان از هوش و درایت او دارد. سیندخت یادآوری می‌کند که در سخنش سری نهفته است.

بدو گفت سیندخت کاین داستان

به روی دگر بر نهد راستان

(شاهنامه، ۲۹۱۸/۱)

خرد یافته موبد نیک‌بخت / به فرزند زد داستان درخت
زدم داستان تا ز راه خرد / سپهید به گفتار من بنگرد
فرو برد سر سرو را داد خم / به نرگس گل سرخ را داد نم
چنان دان که رودابه را پور سام / نهانی نهاده است هرگونه دام
بسی دادمش پند و سودش نکرد / دلش خیره بینم همی روی زرد

کردار دوم

آن‌گاه که مهراب از عشق زال و رودابه آگاه شد، از شدت خشم: تنش گشت لرزان و رخ لاژورد

پر از خون جگر، لب پر از باد سرد

(شاهنامه، ۲۹۲۷/۱)

همی گفت رودابه را رود خون / به روی زمین برکنم هم‌کنون
آتش خشم مهراب بسیار تند است؛ زیرا او خطر را کاملاً احساس کرده است. دودمان خویش را بر باد رفته و در آتش می‌بیند و خوب می‌داند که سببش رودابه است؛ چه سام و منوچهر شاه به این پیوند رضا نمی‌دهند و حکومت مهراب را نابود خواهند کرد. در این میان، صاحب خرد و هوشی باید تا آبی بر آتش خشم مهراب بریزد. باز سیندخت خردمند دست به کار می‌شود تا مگر این آتش شعله‌ور را خاموش کند.

چو آن دید سیندخت بر پای جست

کمر کرد بر گردگاهش دودست

(شاهنامه، ۲۹۲۹/۱)

چنین گفت: کز من اکنون یکی / سخن بشنو و گوش دار اندکی
وزان پس همان کن که رای آیدت / روان را خرد رهنمای آیدت
اما آتش خشم مهراب چنان تند و سرکش است که به نظر می‌رسد خرد و فرزاندگی سیندخت نیز نتواند آن را مهار کند. مهراب پشیمان است که چرا مانند نیاکان تازی‌اش دختر، رودابه، را به هنگام تولد زنده به گور نکرده است. او، رودابه را باعث نابودی دودمان و حکومتش می‌داند و می‌گوید اگر سام و منوچهر آگاه شوند، «ز کابل برآید به خورشید دود» (شاهنامه، ۲۹۴۱/۱)

سیندخت او را مطمئن می‌سازد که بیهوده از این بابت نگران

است؛ زیرا سام از ماجرا آگاه است و برای کسب اجازه از گرساران به نزد منوچهر رفته است. مهرباب باز هم تردید دارد ولی:

بدو گفت سیندخت: کای سرفراز

به گفتار کژی مبادم نیاز (شاهنامه، ۲۹۴۱/۱)

گزند تو، پیدا گزند من است/ دل دردمند تو پند من است چنین است و این نزد من شد درست/ همین بدگمانی مرا از نخست اگر باشد این، نیست کاری شگفت/ کز آن بر دل اندیشه باید گرفت سیندخت با گفتار خردمندانه خود مهرباب را نرم می کند و آبی بر آتش خشم او می زند اما چون مهرباب از او می خواهد رودابه را به نزدش آورد، سیندخت نگران است. پس:

یکی سخت پیمان ستد زو نخست

به چاره دلش را ز کینه بشست (شاهنامه، ۲۹۶۱/۱)

زبان داد سیندخت را نامجوی/ که: رودابه را بد نیارد به روی سیندخت در این رویداد کاری بزرگ انجام می دهد؛ از یک سو با چاره اندیشی هوشمندانه ای مهرباب را از عشق زال و رودابه آگاه می سازد و از سوی دیگر، با زیرکی و درایت ویژه خود آتش خشم مهرباب را فرو می نشاند. «سیندخت در گزارش خبر عاشق شدن رودابه به زال، چنان زیرکی و کاردانی از خود نشان می دهد که مخاطب داستان زال و رودابه زبان به آفرین وی برمی گشاید» (سرامی، ۱۳۷۳: ۷۰۰)

هوش و درایت و خرد سیندخت در نرم کردن مهرباب آن گاه بیشتر نمایان می شود که به یادآوریم مهرباب، که نژادش به دهاک می رسد، تا چه اندازه ممکن است همچون نیای خود خشمگین و سنگدل شود؛ به ویژه آن گاه که سخن از نابودی دودمانش باشد و مهم تر این که سبب این نابودی دختری باشد که در واقع باید هنگام زادن به رسم نیاکان زنده به گور می شد نه این که چون یال برافرازد و سرروی شود، کاری کند که هم «بیم جان باشد و هم جای ننگ» (شاهنامه، ۲۴۳۹/۱)

رویداد سوم

شاه بزرگ- منوچهر- «ز مهرباب و دستان و سام سترگ» و «ز پیوند مهرباب و از مهر زال» آگاهی می یابد و به سام فرمان می دهد که هندوستان و کاخ مهرباب و کابل را بسوزان و سر از تن جدا کن زمین را بشوی ز پیوند ضحاک و خویشان او (شاهنامه، ۱۱۳۰۶۴)

این سخن در کابل فاش می شود؛ مهرباب بر سیندخت خشم می گیرد و می گوید:

که آرمت با دخت ناپاک تن

کشم زارتان، بر سر انجمن (شاهنامه، ۳۲۰۰/۱)

مگر شاه ایران از این خشم و کین/ برآساید و رام گردد زمین رویدادی بسیار دشوار است؛ سیندخت باید هم جان خود و دخترش را نجات دهد و هم تاج و تخت مهرباب را. در واقع، او با دو مشکل روبه رو شده است: از یک سو با مهرباب که سر کشتن

مادر و دختر را دارد و بر انجام این اندیشه سخت استوار است و از دیگر سسو، فرمان منوچهر به سام است که دودمان آن ها را بر باد می دهد. مسئله اصلی قصه یعنی، عشق زال و رودابه، را نیز می توان بر مشکل سیندخت افزود. سیندخت به سختی در تنگنا افتاده است اما خرد و دانش هیچ گاه به بن بست نمی رسد. روزنه ای می جوید و صاحب خود را نجات می دهد.

بدو گفت سیندخت: کای سرفراز

بود کت به خونم نیاید نیاز (شاهنامه، ۳۲۱۰/۱)

مرا رفت باید همی پیش سام/ کشیدن مر این تیغ را از نیام ز من جان و رنج و ز تو خواسته/ سپردن به من گنج آراسته مهرباب به ناچار پیشنهاد سیندخت را می پذیرد و کلید گنج سپاه را به او می دهد. سیندخت با کاروانی گرانمایه از پیشکش نزد سام می رود تا شاید بدین گونه چاره ای جوید و جان و دودمان را رهایی بخشد.

در رویداد سوم، حکمت و خرد سیندخت بسیار پر فروغ است؛ آن گاه فروغ اندیشه او بیشتر جلوه می کند که خشم سوزان مهرباب را در رویارویی با خطری که متوجه او و پادشاهی اوست، در نظر بیاوریم. خشمی که چون سایه مرگ بر سر سیندخت و رودابه سنگینی می کند.

رویداد چهارم

سیندخت کاروانی از هدایا را به نزد سام می برد:

چو برخاست کار، اندر آمد به اسب

چو گردی به کردار آذرگشسب (شاهنامه، ۳۲۳۳/۱)

بیامد گرازان به درگاه سام/ نه آواز داد و نه برگفت نام به کار آگهان گفت تا ناگهان/ بگویند با سرفراز جهان که آمد فرستاده کابلی/ به نزد سپهبد یل زابلی ز مهرباب گرد آوریده پیام/ به نزد سپهبد، جهانگیر سام سیندخت چنان با درایت و بخردانه رفتار می کند که سام را بر دوراهی قرار می دهد که هدایا را بپذیرد یا نه و اصلاً:

که جایی کجا مایه چندین بود

فرستادن زن چه آیین بود؟ (شاهنامه، ۳۲۴۴/۱)

بالاخره تدبیر سیندخت کارگر می افتد و سام هدایا را می پذیرد. سام که او را «زنی دید با رأی و روشن روان»، به عقل و خرد او آفرین می گوید و او را می ستاید و به او قول می دهد که هرگز به کابل حمله نخواهد کرد. سیندخت به این بسنده نمی کند و در پی درخواست سام، که می خواهد رودابه را ببیند، می گوید که تقاضایی از او دارد.

بدو گفت سیندخت: اگر پهلوان

کند بنده را شاد و روشن روان (شاهنامه، ۳۲۹۹/۱)

چماند به کاخ من اندر سمند/ سرم بر شود به آسمان بلند به کابل چنو شهریار آوریم/ همه پیش او جان نثار آوریم سیندخت با خلعت و گنجی فراوان و با احترام به کابل

هوش و درایت و

خرد سیندخت در

نرم کردن مهرباب

آن گاه بیشتر

نمایان می شود که

به یادآوریم مهرباب،

که نژادش به دهاک

می رسد، تا چه

اندازه ممکن است

همچون نیای خود

خشمگین و سنگدل

شود؛ به ویژه آن گاه

که سخن از نابودی

دودمانش باشد و

مهم تر این که سبب

این نابودی دختری

باشد که در واقع

باید هنگام زادن به

رسم نیاکان زنده

به گور می شد نه

این که چون یال

برافرازد و سروی

شود، کاری کند که

هم «بیم جان باشد

و هم جای ننگ»

سیندخت در
برخورد با
مشکلات از
دو نیرو کمک
می‌گیرد: درایت
و شجاعت. این
دو ویژگی به هم
سرشته و ترکیبی
به نام سیندخت
آفریده‌اند

زودبخت سیندخت زید زین
بکاید بی رخ ز پهلوی ماه
یکی بچید چون کوی نقشش
شماروز ما در نمی‌خورد
سوز ز رو که هر بر پشت‌اند
بخت‌دانا آن بچو سه‌سوی
در و اندر آنگذ سوی سه‌سوی

که کوک ز پهلوی کی آید برون
تباست در بر بچو سه‌سوی
بی‌الایب و بدیدار کشش
ز نمی‌خست و دل زین زین
ایر که دکار سه‌سوی خوانند
بریدایش شسته ناپه‌سوی

سایه کی بودی چرب و سست
چنان کی زندهش برون آورد
نکفت اندر و ماند به زود
چو از نوایس پارشد سه‌سوی
مران بچو را پیش او خستند
یکی کرید و خستند از حیر

مران ماه رخ را یکی کرید
که در جهان این شکفتی
که ز کسبش بچو سه‌سوی
سیندخت بخت لب سخن
سیندخت بخت لب سخن
بی‌الای آن شیشه ناعور زود
برخ بر کفارید نامید و سست



برمی‌گردد؛ در حالی که با سام نیز پیمانی استوار بسته است. به سیندخت بخشید و دستش به دست گرفت و یکی سخت پیمان بست (شاهنامه، ۳۳۱۶/۱) سیندخت متکی بر خرد خود با سام رودررو می‌شود. دستاورد او از این دیدار و در این رویداد بسیار مهم است؛ هم قصه را به سرمنزل می‌رساند و هم قهرمانان قصه را. در واقع، هم سرنوشت داستان روشن می‌شود و هم سرنوشت نقش آفرینان داستان به‌ویژه زال و رودابه. دستاورد سیندخت از این جهت مهم است که او از یک سو خانواده خود و دودمان شاهی مهرباب را از خطر می‌رهاند و خودش و رودابه را نجات می‌دهد

و از سوی دیگر پیوند زال و رودابه را استوار می‌سازد؛ تا حدی که سام را نیز با خود هم‌داستان می‌کند. بعدها سام درباره این دیدار و دستاورد آن، به زال می‌گوید:
چنین گفت: کامد ز کابل پیام پیمبر زنی بود سیندخت نام (شاهنامه، ۲۵۱۳/۱)
ز من خواست پیمان و دادم زبان / که هرگز نباشم بر او بدگمان
ز هر چیز کز من به خوبی بخواست / سخن‌ها بر آن بر نهادیم، راست
نخست آن که با شاه زابلستان / شود جفت خورشید کابلستان
دگر آن که زی او به مهمان شویم / بر آن دردها پاک درمان شویم
فرستاده‌ای آمد از نزد او / که شد ساخته کار، پیوند جوی

دلیری و شجاعت

ویژگی اصلی سیندخت، همان طور که از ترکیب نامش برمی آید، خرد و حکمت است و آن چه در این قصه می درخشد و قصه را به پیش می برد، خرد و درایت اوست اما شجاعت و دلیری اش نیز جایگاه مهمی دارد. او در سایه خرد و شجاعت کارها را به انجام می رساند. در چهار رویدادی که از آن یاد شد، با شجاعت رفتار می کند و در واقع، کردار خردمندانه او شجاعانه است.

سیندخت حکیم

نه تنها کردار سیندخت در داستان زال و رودابه نشان از دانش و حکمت او دارد بلکه حتی نام او نیز بیانگر همین معناست؛ زیرا «سیندخت نامی است که از دو پاره «سین» و «دخت» ساخته شده است؛ پاره نخستین: سین، ریختی است که کهن تر از سی در سیمرغ» و به همان معنی از این روی، سیندخت دخت سیمرغ می تواند بود. این نام بانوی مهربان را، که زنی است نیک کردان و تیزهوش و چاره گر، می برآزد و سازگار می افتد» (شاهنامه، نامه باستان) ۱۳۷۹، گزارش بیتها، ۴۰۳، ۱ همچنین در واژه سیمرغ «سی، از سننه در اوستایی و سن sen در پهلوی مانده است؛ همتای سانسکریت این واژه shine syena است. معنای آن در اوستایی و سانسکریت «مرغ شکاری» و «باز» بوده است. ریخت دیگر از «سننه» که به ریخت کهن آن نزدیک تر است، سین است. این ریخت در سینا و سیندخت، که نام بانوی مهربان کابلی و مام رودابه است، باز یافتنی است» (همان: ۳۸۷)

شخصیت سیندخت

شخصیت سیندخت ترکیبی است از خرد و درایت، شجاعت، و زیبایی و ملاحظت، اما خرد و درایت او بیش از زیبایی اش بر قصه سایه افکنده و به پیشبرد آن کمک کرده است. در واقع، حکمت و دانایی در سیندخت نمایان تر از زیبایی اوست. سام نیز در اولین برخورد، نخست را از زنی روشن روان و سپس زیبا می بیند:

سخن ها چو بشنید از او پهلوان

زنی دید با رأی و روشن روان (شاهنامه/ ۱۳۲۸۳)

به رخ چون بهار و به بالا چو سرو

میانش چو غرو و به رفتن تذرو

کردار او شخصیت زن را در دوران مادرشاهی فرا یاد می آورد؛ آن دورانی که «مادر به مقام فرمانروا و قانون گذار ارتقا یافته و هم بر خانواده و هم بر مملکت تسلط یافته است» (فروم، ۱۳۸۰: ۲۲۹).

او همانند زنان دوران مادرشاهی شجاع، زیبا و بدرایت است. در کابل به ظاهر مهربان پادشاه است اما در رویارویی با مشکلات و پیشش های روزگار، سیندخت چاره اندیشانه

سیندخت در برخورد با مشکلات از دنیرو کمک می گیرد: درایت و شجاعت. این دو ویژگی به هم سرشته و ترکیبی به نام سیندخت آفریده اند. به عبارتی، باید گفت که این دو ویژگی لازم و ملزوم و مکمل یکدیگرند. درست است که مهربان پادشاه است اما سیندخت مشکلات را حل می کند. برخورد او با سام، که فرمانده جنگی و جنگاوری شیرافکن است، گویای شجاعت و دلیری اوست.

گذشته از این موارد، پاره نخست «سین با نام حکیم معروف «سننه» (saena) که فروهر او در بند ۹۷ فروردین یشت ستوده شده ارتباط لفظی و معنوی دارد» (یاحقی، ۱۳۷۵: ذیل سیمرغ) و این سننه خود «نام پارسای حکیمی است که بنا بر دینکرت (کتاب هفتم بند ۵) صد سال پس از ظهور زردشت متولد شد و دو بیست سال پس از زردشت در گذشت. او نخستین کسی از پیروان مزدیسنا بود که صد سال بزیست. او یک جا نیز شاگرد زردشت معرفی شده و در فروردین یشت (بند ۹۷) فروهر او نیز ستایش شده است. در قدیم، روحانیون علاوه بر انجام دادن وظایف دینی به شغل پزشکی نیز اهتمام می ورزیدند؛ بنابراین، ممکن است نام سننه حکیم عهد باستان، با نام پرنده معروف سیمرغ، که بر او شفا بخش است، ارتباط داشته باشد» (همان، همان جا).

حل معما می کند. سیندخت همچون زنان دوران مادرشاهی به قدرت می اندیشد و نگرانی او از وصال رودابه و زال از انگیزه سیاسی و قدرت طلبی خالی نیست. «سیندخت دومین زنی است که بعد از مهربان خانه فردوسی بسیار ستوده می شود و عقل و سیاست او کاملاً مشهود است. دوش به دوش مهربان در همه مسائل مداخله و اظهار نظر می کند، بینش اجتماعی و عملکرد سیاسی او چشمگیر است. اگر از دواج تنها وصال دو معشوقه بود، دیگر دلیلی نداشت سیندخت از جفای روزگار و این که مال و دولت را به کس دیگری باید سپرد، شکایت کند؛ آن چنان که مهربان را به تصور مرگ کشاند. آیا پیوند با طایفه ای قدرتمند مسالوی با واگذار کردن تمام دارایی و سرسپردگی کامل بوده است؟ بیت زیبایی که سیندخت در استدلال خود می آورد، شاید شهادی دیگر باشد بر این که در کنار مسائل عاطفی، شم قدرت طلبی همواره حضور داشته است.

فریدون به سرو یمن گشت شاه

جهان جوی دستان همین دید راه» (جلالی دهمکردی، ۱۳۶۹: ۸۶)

پی نوشت

۱. شخصیت سیندخت به گونه ای یادآور شخصیت پیران ویسه است؛ از این بابت که هر دو خردمند و از دشمنان ایران اند.

منابع

۱. جلالی دهمکردی، مریم؛ در پیرامون شاهنامه (مجموعه مقالات)، به کوشش مسعود رضوی، چاپ اول، جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
۲. سرامی، قدمعلی؛ از رنگ گل تا رنج خار، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۳. فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه (نامه باستان)، میرجلال الدین کزازی، جلد اول، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹.
۴. فروم، اریک؛ زبان از یاد رفته، مترجم: ابراهیم امانت، چاپ هفتم، تهران، انتشارات فیروزه، ۱۳۸۰.
۵. یاحقی، محمدجعفر؛ فرهنگ اساطیر و انتشارات داستانی در ادبیات فارسی، چاپ دوم، سروش، ۱۳۷۵.